

قدیس توماس آکوئیناس: زندگی و دوران

مصطفی امیری

قرن سیزدهم را گاه عصر بزرگ مسیحیت می‌نامند که همه چیز در اروپای غربی تحت کنترل کلیسای کاتولیک بود؛ ولی در واقع بیشتر باید آن را عصر بحران فکری، و مخالفت‌ها و نارضایتی‌ها به حساب آورد. در آن دوران، اروپای غربی از سوی فرهنگ و دینی کاملاً بیگانه در شرق مورد تهدید قرار گرفته بود. در سال ۱۲۴۱، مغول‌ها در نبرد لیگنیتس^۱، در سیلیزیا^۲، یک نیروی مشترک از سربازان لهستانی و معدنچیان باواریایی را شکست دادند، ولی بر خلاف انتظار به سوی غرب پیشروی نکردند. در سال ۱۲۵۴، ویلم وان رویسبروک^۳، که یک مبلغ فلمیشی از فرقه فرانسسیسی‌ها بود و از طرف شاه لویی نهم مأموریت داشت، به دربار خان بزرگ در قراقرم^۴، پایتخت مغولان، آمد و در آنجا با عالمان مسلمان و بودایی به مباحثه و مجادله نشست. جووانی مونته کورونو^۵ (۱۲۴۷-۱۳۲۸)، که یک راهب فرانسسیسی ناپلی بود، نیز کتاب زیور و عهد جدید را به زبان مغولی ترجمه و آن را به قوبلای قآن هدیه کرد. هر چند جووانی بیست سال از آکوئیناس جوان‌تر بود، ولی اگر شخصاً توماس را در ناپل ملاقات کرده باشد، حتماً نام او را شنیده بود.

توماسو د‌آکوئینو نامی است که خانواده و همسایگانش به زبان بومی کامپانیایی صدایش می‌کردند، ولی پس از ورودش به دنیای لاتین زبان کلیسای کاتولیک او را توماس آکوئیناس نامیدند، که در زبان انگلیسی نیز همین نام را بر او گذاشته‌اند. طبق نوشتهٔ اولین شرح حال نویسنده آکوئیناس که به هنگام مرگ بر بالینش بوده، توماس در هفتم مارس ۱۲۷۴ میلادی در صومعهٔ سیسترسیانی فوسانووا، و هنگامی که ۴۹ سال بیشتر نداشت، درگذشت. بدین ترتیب

تاریخ تولد او باید سال ۱۲۲۴ یا ۱۲۲۵ بوده باشد. او در چند مایلی جنوب ایتالیا، نزدیک ناپل، در قلعه خانوادگی شان در روکاسکا، که اکنون ویرانه‌ای بیش از آن باقی نمانده است، چشم به جهان گشود. روکاسکا در بخش آکوئینو، در مرز ایالات پاپ‌نشین و سرزمین‌های تحت فرمانروایی فردریک دوم^۷ از خاندان هوهنشتاوفن^۸، امپراتور امپراتوری مقدس روم، قرار داشت.

خاندانش اصالتاً اهل لومباردی، و از تبار نورمن‌ها بودند، و به همین دلیل توماس قامتی نسبتاً بلند و پوستی روشن داشت. مادرش، تتودورا، از خانواده‌ای نئوپولیسی، و پدرش، لندولفو، باج‌گذار فردریک دوم بود. خاندان آکوئیناس از اواخر قرن دهم میلادی در قلعه روکاسکا زندگی می‌کرد.

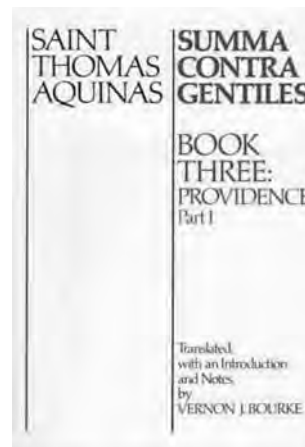
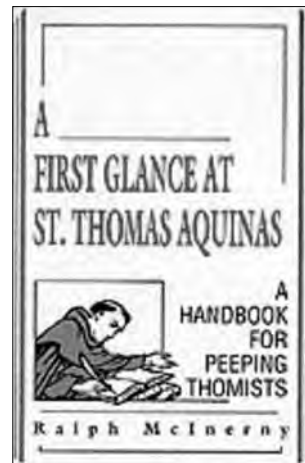
توماس حداقل هشت خواهر و برادر داشت. آئیمو، بزرگترین پسر خانواده، در لشگرکشی به سرزمین مقدس در سال ۱۲۲۹/۱۲۲۸، که طی آن فردریک دوم بیت‌المقدس را بازپس گرفت و خود را در کلیسای آرامگاه مقدس^۹ پادشاه خواند، شرکت داشت. در راه بازگشت، یک جنگ‌سالار مسیحی در قبرس او را ربود، ولی پاپ گریگوری نهم^{۱۰} در سال ۱۲۳۳ با پرداخت باج آزادش کرد و او را از مریدان خود ساخت. رینالدو، که سنش به توماس نزدیکتر بود نیز در لشگر امپراتور می‌جنگید. او در سال ۱۲۴۵ که پاپ اینوسنت چهارم^{۱۱} با صدور حکمی فردریک دوم را تکفیر کرد، از لشگر امپراتور گریخت، ولی دستگیر و به جرم خیانت اعدام شد. خانواده آکوئیناس، رینالدو را شهیدی می‌دانستند که جانش را در راه آرمان کلیسا فدا کرده است. ماروتا، بزرگترین دختر خانواده، یک راهبه بندیکتی شد. یکی از خواهرانش نیز در دوران طفولیت به علت برخورد صاعقه جان باخت، در حالی که توماس جوان همان نزدیکی در خواب بود. توماس علاقه زیادی به خواهرش، تتودورا، داشت. شوهر و پدر شوهر تتودورا در شورش علیه فردریک دوم دست داشتند. پدر شوهرش دستگیر و اعدام شد، ولی شوهرش به ایالات پاپ‌نشین گریخت، و پس از سال ۱۲۶۸ که پاپ کلمنت چهارم^{۱۲} نهایتاً خاندان هوهنشتاوفن را شکست داد به خانه بازگشت. در سال ۱۲۷۲، آکوئیناس وصی شوهر متوفای یکی از خواهرانش به نام آدالسیا بود.

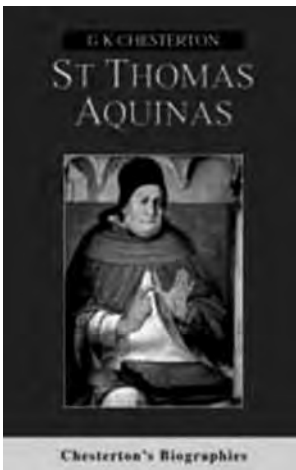
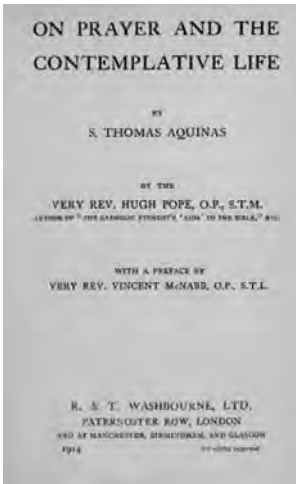
برغم همه مصایبی که خانواده آکوئیناس از دست فردریک دوم متحمل شد، واقعاً نمی‌دانیم توماس چه نظری درباره او داشت. معاصران فردریک او را «عجوبه عالم» می‌دانستند. سرزمین‌های تحت فرمانش از سیسیل تا شمال آلمان گسترده بود، و از سال ۱۲۳۷ تا زمان مرگش در سال ۱۲۵۰، با پاپ‌ها می‌جنگید: ابتدا با پاپ گریگوری نهم و سپس با پاپ اینوسنت چهارم - جنگی که به تدریج در هر دو سو کینه‌توزانه‌تر، وحشیانه‌تر، و خیانت‌کارانه‌تر می‌شد. توماس تجربه دست‌اولی از جنگ قدرت بین پاپ و امپراتور داشت، چرا که خانواده و خویشانش نیز درگیر آن بودند و گاه جان خود را بر سر آن می‌گذاشتند.

هر چند توماس معمولاً در آثارش اشارات بسیار ناچیزی به زندگی شخصی خود دارد، گاه می‌توان پیشینه و سنت سربازی خانواده‌اش را از لا به لای جملاتش پیدا کرد. مثلاً در ارتباط با فضیلت شجاعت از اثر وجیتوس رناتوس^{۱۳}، از شخصیت‌های قرن چهارم میلادی در رم، و نویسنده پرخواننده‌ترین راهنمای استراتژی نظامی رومی‌ها، نقل قول می‌کند: شاید سربازان بدون داشتن فضیلت شجاعت، و صرفاً به سبب آموزش‌های نظامی، نیز شجاعانه عمل کنند: «هیچکس از انجام کاری که در آن مهارت یافته است هراسی ندارد» - «چنانکه وجیتوس می‌گوید»^{۱۴}. احتمال دارد که توماس این کتاب را در کتابخانه پدرش در روکاسکا یافته باشد. در جای دیگر نیز چنان می‌نویسد که گویی در کتاب استراتژی^{۱۵} اثر سکستوس جولوس فرونتینوس^{۱۶} (در حدود ۴۰ میلادی تا ۱۹۳، فرماندار بریتانیا ۷۵-۷۸)، که دانشنامه‌ای برای فرماندهان نظامی است، غور کرده است: غیراخلاقی است که دشمن را با دروغ فریب بدهیم، ولی در جنگ‌هایی که بحق هستیم استفاده از ترفند و حيله مشروع است.^{۱۷}

به طور کلی‌تر، آکوئیناس رویه‌های زاهدانه‌ای را که به وسیله آنها طلاب با زندگی رُهبانی آشنا می‌شوند با آموزش‌های نظامی سربازان مقایسه می‌کند؛ و یک بار دیگر، در توضیح این نکته که انسان‌ها ممکن است به طور نامعقولی عصبانی شوند، می‌گوید که «یک نویسنده ممکن است قلمش را به زمین بکوبد و یک سوار اسبش را بزند»، و با این مثال همزمان تجربه سخت نویسندگی خود را با زندگی سربازی برادرانش مقایسه می‌کند.^{۱۸} در جای دیگر، تذکر می‌دهد که قانون جنگجویان با قانون تجار و کسبه تفاوت دارد: وقتی که یک شوالیه جایگاهش را از دست می‌دهد، مشمول قانون رعایا و کسبه می‌شود^{۱۹} - که شاید اشاره‌ای باشد به جایگاه خانواده خودش در سلسله مراتب نظام فتودالی آن دوران.

با وجود این، آکوئیناس عمدتاً مصایب خانواده‌اش را نادیده می‌گیرد، و مثلاً امکان ایجاد یک فرقه مذهبی متشکل از راهبان را به منظور جنگ برای تسخیر سرزمین مقدس می‌پذیرد، ولی هیچگاه درباره اخلاقی بودن جنگ‌های صلیبی، چنانکه شاید انتظارش را داشته باشیم، سخن نمی‌گوید. (یکی از لذات خواندن آثار یک





نویسندهٔ قرون وسطایی کشف کردن آن چیزی است که هرگز به ذهنش خطور نکرده است.) شاید رفتن به جنگ‌های صلیبی بخشی از زندگی مردم و چنان بدیهی بود که حتی متکلمان آن زمان نیز نیازی به بحث درباره‌اش نمی‌دیدند. احتمالاً در اوایل دهه ۱۲۴۰ میلادی، وقتی که توماس در پاریس بود، از تدارکاتی که تحت رهبری حامی سرسخت و متدین و مریدش، شاه لویی نهم، برای جنگ‌های صلیبی صورت می‌گرفت، آگاه بوده است. بعدها، وقتی در سمیناری از او پرسیدند که آیا قبول خطر بی‌آبرویی خیانت همسر و رفتن به جنگ صلیبی بدون او موجه است یا خیر، توماس پاسخ داد که اگر همسران دلیل موجهی برای نیامدن به جنگ دارد، و اگر مایل نیست که در غیاب همسرش پاکدامن بماند، شخص نباید به جنگ برود - که پاسخ او بیشتر به بزله‌گویی مردان عزب می‌ماند.

تجیبی ندارد که توماس در ارتباط با مسئله جنگ به این مطلب نیز توجه داشت که آیا حرفهٔ سربازی همیشه یک گناه است.^{۲۰} مسیحیان اولیه زندگی نظامی را، که گاه با خونریزی و کشتار همراه است، نمی‌پذیرفتند. ولی در روزگار آکوئیناس، سربازی امری پذیرفته بود. او سه شرط برای مشروع بودن جنگ قابل است. اول اینکه فقط یک شهروار می‌تواند جنگ به راه بیندازد. دوم اینکه باید علت موجهی برای جنگ وجود داشته باشد: دشمن باید حقوق جامعه را نقض کرده باشد؛ و سوم اینکه نیت کسانی که جنگ را شروع می‌کنند باید صواب باشد: آنها باید به نیت انجام خیر و پرهیز از شر دست به این کار بزنند. به عبارت دیگر، رفتن به جنگ در تلافی مفسده‌ای که پیش آمده نباید به نحوی باشد که مفسدهٔ بزرگتری ایجاد کند و مفسدهٔ اصلی را نیز از میان نبرد. بدین ترتیب، توماس از پشتوانهٔ اخلاقی جنگِ بحق که از زمان قدیس آگوستین (۳۵۴-۴۳۰) در جهان مسیحیت معیار بود، دفاع می‌کند.

بر خلاف انتظار، توماس حرف زیادی دربارهٔ رابطهٔ کلیسا و حکومت نمی‌زند، هر چند در روزگار او بحث‌های داغی در همین ارتباط در میان روحانیون رواج داشت. توماس علاوه بر منازعاتی که خانواده‌اش در آن درگیر بود، احتمالاً از اختلاف نظر پاپ و امپراتور مقدس روم بر سر حق اعطای حلقه و عصای مطرانی به اسقف‌ها و رؤسای دیرها، که رسماً در سال ۱۱۲۲ حل و فصل شد، آگاه بود. او در اوایل زندگی حرفه‌اش در شرحی که بر رسالهٔ جمل پیتر لومباردی^{۲۱} نوشت ابراز کرد که پاپ، به اعتبار مقامش، رهبر معنوی کلیساست: اضافه شدن هر گونه اختیار و قدرت سیاسی به این مقام ذاتاً معنوی فقط مسئله‌ای است تاریخی. توماس علاقهٔ چندانی به نقش سیاسی دستگاه پاپی ندارد؛ یا شاید، همانند جنگ‌های صلیبی، آن را بدیهی می‌پنداشته است.

او احتمالاً از قوانینی که در سال ۱۲۳۱ به فرمان فردریک دوم وضع شد و طبق آنها توهین به مقدسات، قمار، زنا، روسپی‌گری، و فروش معجون عشق جرم و مستحق مجازات شناخته شد، آگاه بود، هر چند احتمالاً برادرانش آنها را مسخره می‌کردند. ولی در سال ۱۲۵۴، که لویی نهم بدعت‌گذاران و کسانی را که به آنها پناه بدهند، و همچنین کسانی را که در ناسزاهای و سوگندهایشان نام خداوند را ببرند، و دست به قمار و نظایر آن بزنند مجرم و مستحق مجازات خواند، و عملاً درصدد تحمیل اخلاق از طریق قانون برآمد، آکوئیناس احتمالاً دربارهٔ این قوانین تأمل بیشتری به خرج داد. لویی نهم فردی بسیار متدین بود و سن شاپل^{۲۲} را در پاریس (در حدود ۱۲۴۵-۱۲۴۸) برای نگاه داشتن تاجی که از خار بر سر مسیح گذاشته بودند بنا کرد، و از قضا در سال ۱۲۷۰ در جریان لشکرکشی به سرزمین مقدس، در تونس درگذشت. او جهت تأیید تصمیماتش برای مبارزه با مفاسد اخلاقی از طریق قانون به اصول مسیحیت متوسل شد. جالب است بدانیم که هر چند توماس معتقد بود که هدف قانون اصلاح انسان‌هاست،^{۲۳} هرگز قبول نداشت که وضع قانون همیشه درست‌ترین راه برای کنترل مفاسد اخلاقی است.^{۲۴} بالعکس، قانونگذاری «فقط باید در ارتباط با مفسده‌های بزرگ‌تر صورت بگیرد» - ولی اینکه این مفسده‌ها چیست را به حکم عقل وامی‌گذارد.

در آثار توماس شواهد کمتری دربارهٔ شکل‌گیری شخصیت او در سال‌های اولیه زندگی رهبانی‌اش یافت می‌شود، و یا شاید بهتر باشد بگوییم، آن قدر این شواهد در متن آثارش تنیده شده‌اند که تقریباً از نظر پنهان می‌مانند. در سال ۱۲۳۰-۱۲۳۱ توماس را به مدرسه‌ای در نزدیکی صومعهٔ بندیکتی مونت کاسینو، در ده مایلی شرق روکاسکا فرستادند. در این سفر خدمتکارش نیز با او همراه بود. صومعه مزبور که در حدود سال ۵۲۹ به دست بندیکت نورسیایی^{۲۵} (حدود سال ۴۸۰-حدود سال ۵۵۰) بنا شده بود، مهد رهبانیت غرب بوده، و هنوز هم هست. این صومعه در سال ۱۳۴۹ بر اثر زلزله ویران شد، ولی بعد از حملات هوایی متفقین در سال ۱۹۴۴ آن را بازسازی کردند. پدر آکوئیناس برای تعمیر دو آسیابی که در املاک صومعه قرار داشت به آنها کمک کرد. عواید حاصل از این آسیاب‌ها خرج سفرهای سالانه برای راهبان می‌شد. احتمالاً پدر آکوئیناس امیدوار بود که کوچکترین پسرش روزی رئیس صومعه شود. توماس در مونت کاسینو غرق فرهنگ نیایش و فرهنگ انجیلی لاتینی آباء کلیسا شد، و بی‌شک آیات

فراونی از کتاب مقدس - البته، متن رسمی لاتینی آن - را حفظ کرد؛ توماس هیچ گاه زبان یونانی نیاموخت، عبری که جای خود داشت. او به کزات از ملحقات کتاب مقدس، به ویژه حکمت سلیمان و پند و امثال، که میراث یهودیت دوره هلنی بود، و رهبری پروتستان در دوره اصلاح دین آنها را مردود شمرد، نقل قول می‌آورد.

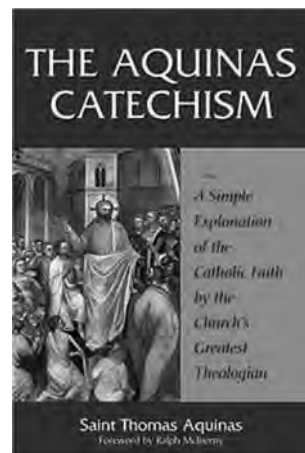
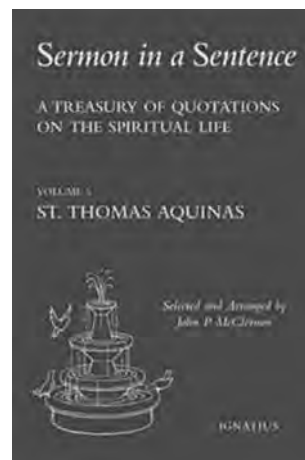
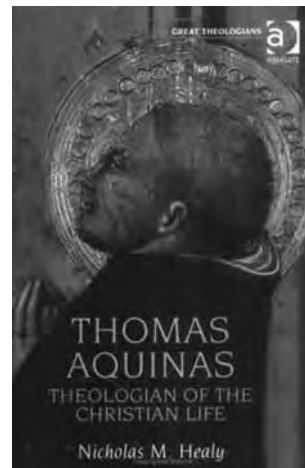
یکی از موضوعات مورد بحث توماس این است که آیا باید کودکان نابالغ (از نظر او زیر ۱۴ سال برای پسران و زیر ۱۲ سال برای دختران) را در صومعه و دیر پذیرفت یا خیر، و پاسخ می‌دهد که با اجازه والدینشان می‌توان آنها را در حکم کسانی که زندگی‌شان را وقف دین کرده‌اند، و برای آموزش (همانند خودش) پذیرفت؛ ولی تا زمانی که عقل‌شان کامل نشده، و نمی‌توانند به اختیار و اراده خود عمل کنند، و بنابراین از پدرانشان استقلال نیافته‌اند، نباید در کسوت رهبانیت درآیند.^{۲۶} علاوه بر این، چنانچه والدین چنین کودکانی نتوانند بدون کمک فرزندان خود امرار معاش کنند، آن گاه طبق قوانین کلیسا، این کودکان حق ندارند راهب یا راهبه شوند.^{۲۷} توماس درباره این نکته که شخص باید پیش از انتخاب زندگی رهبانی ابتدا با دوستانش مشورت کند، با آوردن نقل قولی از ارسطو، می‌گوید که تأمل عمیق و مشورت با دیگران در هنگام اتخاذ تصمیماتی که زندگی انسان را متحول می‌سازد ضروری است؛ ولی در عین حال به کتاب مقدس اشاره می‌کند و می‌گوید اگر کسی درباره ندای الهی شکی به دل ندارد، نباید تسلیم خواست خانواده‌اش شود.^{۲۸} شاید به همین دلیل بود که خانواده آکوئیناس هر چه تلاش کرد نتوانست او را از پیوستن به فرقه واعظان درویش مسلک منصرف کند؛ از آنجایی که در آن زمان حداقل ۱۸ سال داشت، برای پیوستن به این فرقه نیازمند اجازه پدرش نبود. این از قوانین جا افتاده کلیسا بود: احتمالاً توماس به راحتی این تصمیم را نگرفت، ولی چنانکه خصلت اوست احساساتش را در این باره بروز نداده است.

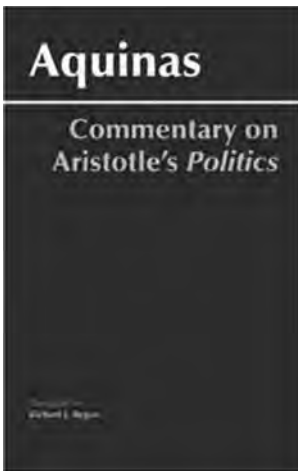
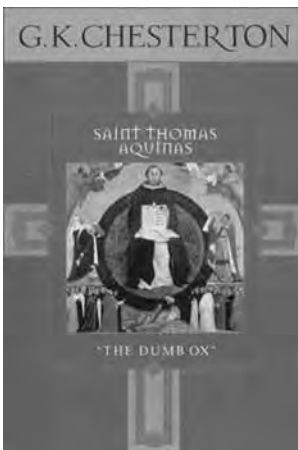
مرحله بعدی طلبگی توماس بسیار پر ماجرا بود. در ماه مارس ۱۲۳۹، مخاصمه بین امپراتوری مقدس روم و پاپ شدت گرفت. نیروهای فردریک دوم شهر مونته کاسینو را اشغال کردند. پدر توماس از جمله افسرانی بود که وظیفه نگهبانی از اسرای نبرد کورتونوا^{۲۹} را بر عهده داشت. در این نبرد، که حدود هجده ماه پیش از این رخ داده بود، فردریک دوم به همراه نزدیک به ۱۰ هزار کمان‌دار مسلمان آپولیایی^{۳۰} دولت - شهرهای لومباردی را شکست داد. در پاییز سال ۱۲۳۹، لندولو پسرش را به ناپل فرستاد تا در دانشگاه جدیدی، که به فرمان فردریک دوم برای آموزش اشخاص جهت خدمت در دستگاه امپراتوری بنا شده بود، و اولین دانشگاه مستقل از کلیسا بود، علوم مقدماتی بخواند. احتمالاً در این برهه از زمان، پدر آکوئیناس از اینکه بگذارد پسرش در یک محیط ضد پاپ تحصیل کند، هیچ دغدغه‌خاطری نداشت. ولی در همین جا بود که توماس با راهبان دومینیکی آشنا شد - که خانواده‌اش نه فکرش را می‌کردند و نه دوست داشتند چنین اتفاقی بیفتد.

به احتمال زیاد، توماس در این دانشگاه به تحصیل علوم مقدماتی هفتگانه پرداخت که عبارت بودند از منطق ارسطو، دستور زبان لاتین متون کلاسیک، فن بیان سیسرون، حساب، موسیقی و علم اصوات موسیقی، هندسه اقلیدسی، و نجوم بطلمیوسی. او همچنین در آنجا توسط شخصی به نام پیتر ایرلندی^{۳۱} (حدود ۱۲۰۰-۱۲۶۰) با فلسفه طبیعی ارسطو آشنا شد، که هنوز در دانشگاه‌های وابسته به کلیسا، مثلاً دانشگاه پاریس، تدریس اش ممنوع بود. به نظر می‌رسد که وقتی توماس ۳۰ سال بعد در ناپل شرح خود بر عبارت^{۳۲} ارسطو را می‌نوشت، شرح پیتر ایرلندی بر عبارت ارسطو نیز در دسترس بوده است.

تأسیس دانشگاه ناپل فقط یکی از ثمرات تعامل فرهنگ‌های لاتینی، یهودی و مسلمان در دربار فردریک دوم در پالرمو بود. مایکل اسکات^{۳۳} (۱۱۷۵-۱۲۳۲؟)، که زبان عربی را در تولدو آموخته بود، در پالرمو ساکن شد، و آثار ارسطو و همچنین شروح ابن رشد (۱۱۲۶-۱۱۹۸)، عالم بزرگ مسلمان اسپانیایی، را که در زبان لاتین اُروس می‌نامیدند، (از عربی به لاتین) ترجمه کرد. اگرچه شاید دانشگاه ناپل فقط یک مرکز علمی دورافتاده بود، توماس که به مدت یک دهه غرق زندگی رهبانی سنتی شده بود، وقتی به سن ۲۰ سالگی رسید در معرض فرهنگ ارسطویی قرار گرفت که خیلی آزادانه‌تر و فراگیرتر از گذشته گسترش می‌یافت. این فرهنگ همان فرهنگ ارسطویی بود، که عمدتاً در غرب ناشناخته مانده بود، و عالمان مسیحی داشتند به تدریج از طریق ترجمه آثار و همچنین شروح و تفاسیر اسلامی بر آنها از عربی به لاتین با آن آشنا می‌شدند. توماس هرگز از این میراث جدا نشد.

توماس در ناپل و در حدود سال‌های ۱۲۴۲ یا ۱۲۴۳ تصمیم گرفت که به راهبان درویش مسلک دومینیکی بپیوندد. فرقه واعظان که حدود ربع قرن پیش توسط دومینیک اسپانیایی (حدود ۱۱۷۲-۱۲۲۱) تأسیس شده بود، در واقع ریشه در تلاش‌های کلیسای کاتولیک برای مقابله با بدعت گسترده آلبی‌جنسی‌ها^{۳۴} داشت. راهبان دومینیکی، همانند راهبان فرقه فرانسیسی که تقریباً همزمان با آنها تأسیس شده بود، پدیده جدیدی بودند که بجای زندگی در املاک دورافتاده روستایی، در شهرها زندگی می‌کردند؛ و روحانیونی بودند که تحت فرمان مستقیم اسقف محل قرار





نداشتند؛ بنابراین نوعی تهدید برای کلیسا به حساب می‌آمدند که سلسله مراتب روحانیون در آن با انتخابات مکرر و دوره تصدی کوتاه و معین، مشخص می‌شد. البته مسلم است که علت پیوستن توماس به دومینیکن‌ها این نبود که مجذوب فرهنگ نیایش و یا زندگی رهبانی‌شان شده باشد - زیرا فردریک دوم از سال ۱۲۳۹ فقط به دو راهب دومینیکنی اجازه داده بود تا در شهر بمانند؛ پس فرقه دومینیکن‌ها در ناپل فعالیتی نداشت. لباس طلبگی را توماسو آگنی^{۳۵}، احتمالاً در آوریل سال ۱۲۴۴، به تن توماس پوشاند. آگنی در سال ۱۲۷۷ وقتی سراسقف لاتینی بیت المقدس بود درگذشت - که نشان می‌دهد توماس در چه دنیای بزرگی زندگی می‌کرد. خانواده آکوئینو با شنیدن این خبر شوکه شدند، و ظاهراً یک جوخه از سربازان فردریک دوم، که برادرش رینالدو نیز آنها را همراهی می‌کرد، به درخواست مادرش توماس را ربودند و، احتمالاً در روکاسکا، به مدت یک سال زندانی کردند. ولی وقتی عزم توماس را در پیوستن به این فرقه دیدند (توماس در برابر وسوسه‌های یک روسپی که خانواده‌اش به اتاق او فرستاده بودند، مقاومت کرد)، به او اجازه دادند تا نزد دومینیکن‌ها برگردد.

چه چیزی توماس را مجذوب راهبان درویش مسلک دومینیکن کرد؟ او تا آخر عمر به مونته کاسینو وفادار ماند: آخرین نوشته‌ای که در مقام یک متکلم از توماس باقی مانده، پاسخی است که به درخواست یکی از رؤسای صومعه‌ها برای توضیح نظرات گریگوری کبیر^{۳۶} (حدود ۵۴۰-۶۰۴) درباره رابطه آزادی الهی و بشری داده است. این نوشته را احتمالاً در فوریه سال ۱۲۷۴ در منزل خواهرش در مانتنسا^{۳۷} دیکته کرده بود. با وجود این، کاملاً واضح است که توماس به هیچوجه نمی‌خواست بقیه عمرش را در کسوت راهبان در مونته کاسینو بگذراند. محتمل‌ترین اتفاقی که او را به سوی دومینیکن‌ها کشاند، شور و اشتیاقی بود که از باز شدن دروازه‌های یک دنیای فکری جدید به روی او در ناپل عارض شد. توماس در اواخر عمر، وقتی که انواع زندگی رهبانی را با یکدیگر مقایسه می‌کرد، اعتقاد داشت که هیچ چیز بهتر از فرقه‌ای نیست که «برای تأمل و انتقال ثمره این تأمل به دیگران از طریق تعلیم و وعظ» تأسیس شده باشد.^{۳۸} و این ظاهراً همان آرمانی بود که دومینیکن‌ها داشتند.

توماس را به پاریس فرستادند. فاصله ناپل تا پاریس هزار مایل است. سفر با اسب برای راهبان دومینیکنی ممنوع بود، ولی مسلماً توماس همه راه را پیاده طی نکرد. در این سفر، همچون سفرهای بعدی‌اش، احتمالاً از چپویتاویا^{۳۹} با کشتی به اکمورت^{۴۰} رفت و سپس سفرش را با قایق در رود رُن^{۴۱} ادامه داد.

در پاریس، نزد استادان مختلفی تلمذ کرد، که مهم‌ترین‌شان هم‌کیش مسن‌تر خود، آلبرتوس کبیر^{۴۲} بود (در زمان فوتش در سال ۱۲۸۰ بیش از هشتاد سال داشت) و از بزرگترین عالمان قرون وسطی به حساب می‌آید. یادداشت‌هایی که توماس به خط خود در کلاس‌های آلبرتوس درباره دیونوسیوس آریوپاگوسی^{۴۳} برداشته برایمان باقی مانده است. او همچنین در کلاس‌های درس اخلاق نیکوماخوس^{۴۴} آلبرتوس حضور یافت. در سال ۱۲۴۸، به همراه آلبرتوس به کُن رفت تا مرکز علمی جدیدی تأسیس کنند. آنها وقتی به کُن رسیدند که داشتند سنگ بنای کلیسای جامع کُن را می‌گذاشتند. در طول این دوره، توماس باید به مقام کشیشی رسیده باشد، ولی هیچ مدرکی در این باره در دست نیست.

در سال ۱۲۵۲، توماس به پاریس برگشت. دانشکده الهیات محل مشاجره و جز و بحث‌های شدید بود. «استادان سکولار» یا همان روحانیون اسقف‌نشین که کرسی‌های اصلی الهیات و حقوق را در اختیار داشتند، از راهبان درویش مسلک بدشان می‌آمد. روحانیون مزبور که عمدتاً از شمال فرانسه و بلژیک به پاریس آمده بودند، از این مزاحمانی که چند سالی بود سر و کله‌شان در دانشکده پیدا شده، و به مراکز قدرت دیگری، به ویژه دستگاه پاپ، وفادار بودند نفرت داشتند. وضع وقتی بدتر شد که در سال ۱۲۵۴، جرارد بورگو سن دونینو^{۴۵} (حدود ۱۲۲۰-۱۲۷۶)، راهب فرانسیسی سیسیلی، کتابی منتشر ساخت که در آن مدعی شده بود عصر سوم جهان آغاز شده است، که تلویحاً به معنای آن بود که راهبان درویش مسلک همان پیامبران «عصر جدید» هستند. کتاب را کفرآمیز خواندند و همه نسخه‌های آن را در آتش سوزاندند. البته اشارات توماس به این رویداد طبق معمول بسیار مبهم و در لفافه است، ولی مسلماً او نمی‌توانسته نسبت به آن بی‌تفاوت باشد. او بعدها نوشت که قانون جدید انجیل چیزی نیست مگر «فیض الهی روح القدس که از درون مؤمنان مسیحی را مستفیض می‌کند» و بدین ترتیب این ایده را که «به هنگام حکومت مردان الهی دیگر نیازی به روح القدس نیست» رد می‌کند. این پاسخ که روی اصلی‌اش با مکاشفه‌گرایی یونانیم فیوره^{۴۶} (حدود ۱۱۳۵-۱۲۰۲) احتمالاً متوجه همان ایده‌هایی هم هست که جرارد به طور مبالغه‌آمیزی در کتابش مطرح ساخته بود.^{۴۷}

توماس در اواخر سال ۱۲۵۹ پاریس را به قصد ناپل ترک کرد، و امید نداشت که دیگر به پاریس برگردد. از سال ۱۲۶۱ تا ۱۲۶۵ را در اورویتو^{۴۸} گذراند، و از طرف پاپ اوربان چهارم^{۴۹} دستور یافت که سرود نیایشی برای ضیافت

قربانی مقدس^{۵۰} بنویسد. دربار پاپ در آن زمان یک کانون پر جنب و جوش علمی بود. آلبرتوس کبیر نزد پاپ اقامت داشت. جووانی کاپانوی نواریایی^{۵۱} (۱۲۲۰-۱۲۹۶)، ریاضی‌دانی که به درخواست پاپ اوربان جدیدی از رساله عناصر اقلیدس^{۵۲} تهیه کرد، نیز در دربار پاپ فعالیت می‌کرد. توماس نگارش رساله «زنجیر زرین»^{۵۳} را - که پر خواننده‌ترین اثرش تا قرن شانزدهم بود - در دربار پاپ شروع کرد. جان هنری نیومن^{۵۴} در سال ۱۸۴۱ در معرفی ترجمه انگلیسی این اثر نوشت: «شاید در حکم خلاصه‌ای از تفاسیر آبابی کلیسا تقریباً در حد کمال باشد. سایر کتاب‌های توماس نیز بیانگر عمق تحقیق، تلاش و علم او هستند؛ ولی این اثر، اشراف استادانه او بر کل موضوع الهیات را نشان می‌دهد.» این رساله در واقع گزیده‌ای عالی از متون تفسیری آبابی کلیساست، که میوه آن را بی‌شک توماس از کتابخانه صومعه مونته کاسینو و سایر صومعه‌های دیگر چیده بود.

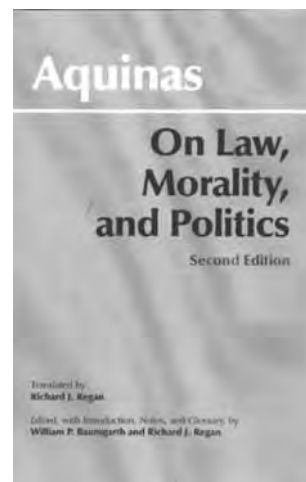
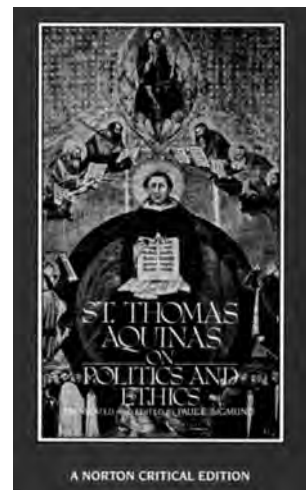
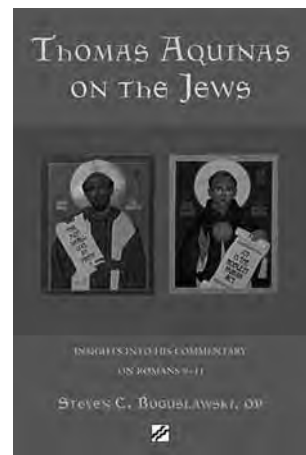
در سال ۱۲۶۵، از طرف فرقه دومینیکن وظیفه یافت که قرائت‌خانه‌ای در کلیسای سانتا سائینا^{۵۵} واقع بر تپه آونتین^{۵۶} بنا کند. این کلیسای بازاریک با شکوه را که در قرن پنجم ساخته شده بود در سال ۱۲۲۱ به قدیس دومینیک داده بودند و هنوز مرکز فرقه دومینیکن به حساب می‌آید. توماس کار نوشتن بزرگترین اثرش به نام جامع علم کلام^{۵۷} را در همین کلیسا شروع کرد. با وجود این، در ژوئیه ۱۲۶۸ کونرادین^{۵۸}، نوه فردریک دوم، به رُم حمله کرد و سربازانش سانتا سائینا را غارت کردند.

توماس بار دیگر برای احراز کرسی استادی‌اش به پاریس بازگشت، ولی خود را در بحبوحه بحرانی یافت که به سبب رواج آثار ارسطو به وجود آمده بود. در طول حیات توماس، خصومت شدیدی بین اعضای دانشکده علوم مقدماتی (به ویژه روحانیون) و بسیاری، شاید هم اکثر، اعضای دانشکده الهیات بر سر برخورد با ایده‌های جدید وجود داشت. او زمانی که در پاریس بود تصمیم گرفت که آرای ارسطو را با تعالیم مسیحیت ادغام کند. در ماه ژوئن ۱۲۷۲، پس از اتمام دوره استادی‌اش، به ناپل بازگشت، و به نوشتن ادامه شرح‌هایش بر آثار ارسطو، سخنرانی‌هایش درباره نامه پولس مقدس، و تکمیل جامع علم کلام مشغول شد.

بهترین سرخ از آنچه توماس به هنگام بازگشت از پاریس به ناپل در سال ۱۲۷۲ در سر داشت را می‌توان در نامه تسلیتی یافت که استادان دانشکده علوم مقدماتی پاریس به مناسبت فوتش در ماه مه ۱۲۷۴ برای رؤسای فرقه دومینیکن فرستادند: «خبری که به دستمان رسید ما را در اندوه و شگفتی فرو برد، به ماتم نشانند، همچون تیری در قلبمان فرو رفت، و دلمان را به درد آورد» - هیچ نامه تسلیتی از دانشکده الهیات فرستاده نشد! آنها در نامه تسلیت‌شان مأیوسانه از فرقه دومینیکن خواسته بودند تا جسد توماس را برای خاکسپاری به پاریس بفرستند. ولی درخواست دیگری هم داشتند که احتمالاً امید بیشتری به اجابت آن بود: فرستادن «برخی نوشته‌های فلسفی توماس، که نگارش آنها را در پاریس شروع کرده بود و به هنگام عزیمتش از پاریس نیمه‌کاره مانده بودند، ولی گمان می‌کنیم آنها را در محل مأموریتش، تکمیل کرده باشد.» توماس به آنها قول داده بود که سه اثر زیر را برایشان ترجمه کند: شرح سیمپلیکیوس^{۵۹} بر درباره نفس^{۶۰} ارسطو؛ شرح پروکولوس^{۶۱} بر تیمائوس^{۶۲} افلاطون؛ و اسکندرانی^{۶۳} (اوج شهرت ۱۰-۷۰)، بود، که رساله‌ای جذاب درباره وسایل مکانیکی است که با فشار هوا، بخار یا آب کار می‌کنند. سیمپلیکیوس کیلیکیایی (حدود ۳۹۰- حدود ۵۶۰) از آخرین نوافلاطونیان کافری بود که آثار زیادی درباره ارسطو داشت. پروکولوس هم به آخرین نسل نوافلاطونیان کافر تعلق داشت: شرحش بر تیمائوس افلاطون، که از معدود مکالماتی بود که در زمان توماس در دسترس عالمان مسیحی قرار داشت، دارای ارزشی منحصر به فرد تلقی می‌شد. خیلی جالب است که فیلسوفان پاریس انتظار داشتند توماس بتواند این آثار را برایشان تهیه کند؛ ولی ما اصلاً نمی‌دانیم که خود توماس چه نظری داشت، به ویژه اینکه ظاهراً در این نوع محیط فکری او را غریبه تلقی نمی‌کردند.

علاوه بر این، توماس به آنها قول داده بود که «مطالب جدیدی درباره منطق بنویسد، زیرا، به هنگام عزیمتش از اینجا، جسارت کردیم و از او خواستیم که چنین مطالبی بنویسد.» توماس شرح خود بر تحلیل دوم^{۶۴} ارسطو را در پاریس شروع کرد و آن را در ناپل به پایان رساند. این شرح را به همراه شرح دیگرش بر درباره قضیه و حکم^{۶۵} که آن را در پاریس شروع کرد ولی نتوانست به پایان برساند، به پاریس فرستادند. هیچ شواهدی دال بر اینکه اعضای دانشکده الهیات اصلاً از توماس خواسته باشند مطلبی برایشان بنویسد، در دست نداریم.

با وجود این، در ۶ دسامبر ۱۲۷۳، در روز جنش قدیس نیکولاس^{۶۷}، به هنگام اجرای مراسم عشاء ربانی اتفاقی افتاد، و نتیجه‌اش این بود که توماس تصمیم گرفت دیگر چیزی ننویسد: «همه آن چیزی که نوشته‌ام در برابر آنچه دیده‌ام همچون پر کاهی می‌ماند.» شاید تجربه‌ای عرفانی به او دست داده بود. برخی از مفسران می‌گویند



شاید دچار سکنه مغزی شده بود، که بعد از آن همه کار فکری چندان هم دور از ذهن نیست. از سوی دیگر، او را برای شرکت در شورای کلیسایی که قرار بود در لیون برگزار شود، احضار کردند. توماس عازم لیون شد. در راه بیمار شد و نزدیکی از خویشانش ماند. ولی خود را به فوسانووا^{۶۸} رساند تا اگر قرار بود بمیرد در یک صومعه جان بدهد. با وجود این، هوش و حواسش آنقدر سرجایش بود که نامه‌ای برای رییس صومعه مونت کاسینو دیکته کند. ناتمام گذاشتن جامع علم کلام را باید تصمیم متکلمی تلقی کرد که همیشه می‌دانست صحبت درباره خداوند تمام شدنی، یا کافی، نیست. توماس خودش تصمیم گرفت که دیگر چیزی ننویسد، و ضعف جسمی یا روانی یا مرگ نبود که او را از نوشتن بازداشت.

او را در فوسانووا به خاک سپردند، ولی در سال ۱۳۶۹ به درخواست پاپ اوربان پنجم استخوان‌هایش را به تولوز بردند و در یک کلیسای چکوبنی دوباره به خاک سپردند. دولت این کلیسای عالی را در سال ۱۹۷۴ بازسازی و به یک موزه مبدل ساخت.

پی‌نوشت‌ها

۱. برگرفته از: درآمدی بسیار مختصر: آکوئیناس، به قلم فرگوس کر، انتشارات دانشگاه آکسفورد.

- | | |
|--|----------------------------------|
| 2. Liegnitz. | 35. Tommaso Agni. |
| 3. Silesia. | 36. Gregory the Great. |
| 4. Willem van Ruysbroeck. | 37. Maenza. |
| 5. Karakorum. | 38. <i>S. Th.</i> 2/2.188.7. |
| 6. Giovanni of Monte Corvino. | 39. Civitavecchia. |
| 7. Frederick II. | 40. Aigues Mortes. |
| 8. Hohenstaufen. | 41. Rhône. |
| 9. Holy Sepulcher Church. | 42. Albert the Great. |
| 10. Pope Gregory IX. | 43. Dionysius the Areopagite. |
| 11. Pope Innocent IV. | 44. <i>Nicomachean Ethics</i> . |
| 12. Pope Clement IV. | 45. Gerard of Borgo San Donnino. |
| 13. Vegetius Renuus. | 46. Joachim of Fiore. |
| 14. <i>S. Th.</i> 2/2.123.1. | 47. cf. <i>S. Th.</i> 1/2.106. |
| 15. <i>Strategemata</i> . | 48. Orvieto. |
| 16. <i>Sextus Julius Frontinus</i> . | 49. Pope Urban IV. |
| 17. <i>S. Th.</i> 2/2.40.3. | 50. Feast of Corpus Christi. |
| 18. <i>S. Th.</i> 1/2. 46.7. | 51. Giovanni Campano of Novara. |
| 19. <i>S. Th.</i> 1/2.91.6. | 52. Euclid's <i>Elements</i> . |
| 20. <i>S. Th.</i> 2/2.40.1. | 53. <i>Catena aurea</i> . |
| 21. <i>Sentences</i> of Peter Lombard. | 54. John Henry Newman. |
| 22. Sainte Chapelle. | 55. Santa Sabina. |
| 23. <i>S. Th.</i> 1/2.95. | 56. Aventine. |
| 24. <i>S. Th.</i> ½.96. | 57. <i>Summa Theologiae</i> . |
| 25. Benedict of Nursia. | 58. Conradin. |
| 26. <i>S. Th.</i> 2/2.189.5 | 59. Simplicius. |
| 27. <i>S. Th.</i> 2/2.189.6. | 60. <i>De anima</i> . |
| 28. <i>S. Th.</i> 2/2.189.10. | 61. Proclus. |
| 29. Cortenuova. | 62. <i>Timaeus</i> . |
| 30. Apulian. | 63. <i>Pneumatics</i> . |
| 31. Peter of Ireland. | 64. Heron of Alexandria. |
| 32. <i>De Interpretatione</i> . | 65. <i>Posterior Analytics</i> . |
| 33. Michael Scot. | 66. <i>Peris Hermenidas</i> . |
| ۳۴. Albigensians. فرقه‌ای در جنوب فرانسه که در قرون دوازدهم و سیزدهم شهرت یافت و بعدها به جرم ارتداد سرکوب گردید. [م.] | 67. Feast of Saint Nicholas. |
| | 68. Fossanova. |